

کنکاشی در باره مطلب ارائه شده توسط کیهان به تاریخ ۵ بهمن ۸۴ .

"متن کیفرخواست دادستان یزد علیه متهمین یک قتل بهائیان

و ماجرای قتل در ابرقو."

زاهدا گولم نزن دوزخ ندارد آتشی
گر در آنجا آتشی باشد از اینجا برده اند

مقدمه:

قبل از ورود به بحث و بررسی چگونگی واقعه ابرقو اولین مطلبی که ذهن خواننده را به خود مشغول میدارد این مسئله است که به چه انگیزه ای سردبیر محترم روزنامه کیهان مسئله ای که به ۵۶ سال قبل مربوط است به یکباره مطرح میکند. آیا زیر این کاسه نیم کاسه ای است؟ اگر روزنامه کیهان قصد روشنگری دارد، چرا به صدها پرونده ای که بعد از شهریور ۱۳۲۰ مربوط به اذیت، آزار، غارت و کشتار بهائیان است نمی پردازد، اما یک پرونده ای که حتی دخالت بهائیان در آن اثبات نشده با آب و تاب شرح میدهد. چرا نویسنده محترم چشم خود را بر همه اذیت و آزارها و کشتارهای بهائیان بعد از شهریور ۲۰ تا تشکیل جمهوری اسلامی بسته است و درباره هیچکدام از آنها دم نمی زند؟ آیا پرونده قتل یک دکتر در کاشان که به شهادت دوست و دشمن خدمت گذار جامعه بوده است به نام سلیمان برجیس به نظر ایشان نرسیده است؟ آیا نمی داند که او را ببهانه عیادت بیمار به مسلخ بردند و قطعه قطعه کردند؟ آیا نمی داند که در فریدن زارعی را در برابر چشمان فرزندش قطعه قطعه کردند؟ اگر بخواهیم به شرح همه جنایاتی که به نام دین انجام گرفته اند بپردازیم، مثنوی هفتاد من میشود. هدف از طرح اینگونه مطالب توسط روزنامه کیهان، تحریک احساسات مذهبی بخشی از جامعه نسبت به هموطنان بهائی است. چه گروهی از اینگونه مسائل بهره برداری خواهد کرد، هنوز مشخص نیست. جامعه بهائی ایران فشارهای فوق تصور در ۲۷ سال گذشته تحمل کرده و دم برنیاوده. از قبیل اعدام های بدون دلیل، مصادره اموال، اخراج از ادارات و خدمات دولتی، جلوگیری از ورود جوانان بهائی به دانشگاه ها و مدارس، نمونه هائی از این

اقدامات است. تاریخ به ما می آموزد که دولتمردان و حکام همیشه اقلیت های مذهبی را قربانی اهداف خود کرده اند. به عبارتی دیگر اقلیت های مذهبی در طول تاریخ مرغ قربانی در مجالس بزم و سرور و یا مراسم سوگواری بوده اند.

شاعر و نویسنده یهودی تبار آلمانی Heinrich Heine که در سالهای ۱۸۰۰ میزیسته با مشاهدات خود از جامعه آن روز اروپا مینویسد:

"در هر کجای دنیا که تبلیغ بر علیه اقلیت مذهبی یهود میشود نباید تردیدی به خود راه داد که دست اندرکاران این تفکر به فکر تجاوز و پایمال کردن حقوق اقشار جامعه هستند."

امیدواریم که کیهانیان و همدستان آنها در تدارک تجاوز بیشتری به جامعه نباشند.

ز فکر تفرقه بازآی تاشوی مجموع به حکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد

H.Heine با آشنائی از سرنوشت یهودیان اسپانیا و محاکم تفتیش عقاید در زمان فرناندو و ایزابل در سال ۱۴۶۹ میلادی (پادشاه و ملکه کاتولیک در اسپانیا) به این نتیجه رسیده است. در آن زمان بخشی از یهودیان اسپانیا ثروتمند بودند. آنهائیکه طمع در ثروت و مقام اجتماعی یهودیان داشتند مذهب را دسیسه کرده یهودیان را یا در خرمن هائی از آتش سوزاندند و یا آواره کردند تا بتوانند ثروت آنها را تصاحب کنند. شاید متفکر آلمانی H.Heine از اقدام شاه اسماعیل صفوی در رابطه با قتل عام سنیان برای استحکام قدرت خود هم بی اطلاع نبوده است. استفاده از تعصبات مذهبی در راه رسیدن به اهداف دولتمردان به گذشته تاریخی تعلق ندارد، بلکه در ایران امروز هم چنین تفکری اسلحه ای کاری و با ارزش در دست بخشی از حکومت گران برای رسیدن به اهداف سیاسی مشخصی میباشد. شاید راز اصلی اقدام کیهان هم همین باشد. برای نمونه به دو مسئله که در رابطه با جامعه بهائی ایران بعد از شهریور ۲۰ اتفاق افتاده اشاره میکنم.

در ماه رمضان ۱۳۳۴ دو سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه حکومت دکتر مصدق به ناگهان حجت الاسلام فلسفی با استفاده از رادیوی دولتی یکماه روزانه بر علیه بهائیان سخنرانی کرد و افکار ایرانیان را متوجه جامعه بهائی و ضرورت مبارزه با آن نمود. آنطور که حجت الاسلام فلسفی خود اظهار میدارد، سخنرانی های

او با اشاره آیت الله بروجردی و توافق شخص شاه بوده است. حجت الاسلام در خاطرات خود چنین مینویسد:

" ۳ روز قبل از ماه رمضان به دفتر شاه تلفن کردم و وقت ملاقات خواستم. در ملاقات با او گفتم آیت الله بروجردی نظر موافق دارند. مسئله نفوذ بهائی ها موجب نگرانی مسلمانان شده است. در سخنرانی های ماه رمضان که از رادیو بخش می شود، مورد بحث قرار گیرد. آیا اعلیحضرت هم موافق هستند؟ لحظه ای بعد گفت بروید بگوئید." (خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۶، ص ۱۹۱).

می دانیم که ایشان یکماه بر علیه بهائیان از رادیو دولتی سخنرانی کرد و مردم را سرگرم مبارزه با بهائیان نمود. آنطور که طاهر احمدزاده میگوید " این ظاهر قضیه بود در واقع مسئله انعقاد پیمان بغداد (بین ایران، ترکیه، عراق و پاکستان) مطرح بود." در این برهه از زمان باید مردم به مسئله دیگری مشغول می شدند تا این قرارداد امضاء شود. بهترین قربانی جامعه بهائی بود. مدتی بعد از امضاء قرارداد معروف به بغداد، آتش مبارزه با بهائیت هم فروکش کرد. البته ناگفته نماند که این مسئله منجر به فاجعه ای شد که عده ای بهائی قربانی آن شدند. مراکز آنها به تصرف دولت درآمد. بهائیان از ادارات اخراج شدند. عده ای کشته شدند و عده ای آواره گردیدند. بدین ترتیب جامعه بهائی قربانی هدفی شد که هیچ ربطی به دین و مذهب نداشت.

منظور از اشاره به این مطلب بدین جهت است که بدانیم حتماً در زیر این کاسه جدید کیهان نیم کاسه ای است چون هیچ دلیلی برای طرح این مسئله به نظر نمی رسد. برای رسیدن به چه هدفی باید جامعه سرگرم مسئله بهائیان شود؟ روزی روزگاری مشخص خواهد شد. خداوند آخر و عاقبت آنرا به خیر کند. در دوران حکومت ملی دکتر مصدق هم برای تضعیف او مسئله بهائیان را مطرح کردند ولی نتیجه مطلوب را بدست نیاوردند. آقای حجت الاسلام فلسفی خود در این باره چنین میگوید:

"... به امر حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی وقت ملاقات گرفتم و نزد او رفتم. مانند همان دفعه قبل، او روی تختخواب و زیر پتو خوابیده بود. پیام آقای بروجردی را به ایشان رساندم و گفتم: "شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید و الان بهایی ها در شهرستانها فعال هستند و مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده

اند؛ لذا مرتباً نامه هایی از آنان به عنوان شکایت به آیت الله بروجردی می رسد. ایشان لازم دانستند که شما در این باره اقدامی بفرمائید."

دکتر مصدق بعد از تمام شدن صحبت من به گونه تمسخرآمیزی، قاه قاه و با صدای بلند خندید و گفت: "آقای فلسفی از نظر من مسلمان و بهایی فرق ندارند؛ همه از یک ملت و ایرانی هستند!" این پاسخ برای من بسیار شگفت آور بود زیرا اگر سوال میکرد فرق بین بهایی و مسلمان چیست؟ برای او توضیح می دادم. اما با آن خنده تمسخر آمیز و موهن دیگر جایی برای صحبت کردن و توضیح دادن باقی نماند. لذا سکوت کردم و موقعی که به محضر آیت الله بروجردی رسیدم و این جمله را گفتم ایشان نیز به حال بهت و تحیر پیام وی را استماع کرد. (خاطرات و مبارزات ... یاد شده، ۱۳۱).

این تفاوت است بین سیاستمداری که مصالح ملی را در نظر میگیرد و حقوق اقلیتها را محترم میشمرد با آن شخصی که برای حفظ موقعیت خود حاضر است حقوق شهروند اقلیتی را زیر پا بگذارد و عده ای را قربانی کند.

هزارنکته باریکتر ز مو اینجا است نه هرکه سربرتراشد قلندری داند مگر ایرانیان نمی دانند که بهائیان در ۱۵۰ سال گذشته مورد همه گونه تجاوز قرار گرفته اند و کوچک ترین عکس العملی نشان نداده اند؟

آقای سردبیر محترم کیهان که مردی آشنا با تاریخ است مشخصاً از این مسئله آگاهی کامل دارند. انتشار این گونه مقالات هر ایرانی متعهدی به صلح و آرامش و دوستی را که جامعه ایران امروز از هر روز دیگری بدان محتاج است به فکر میاندازد که چرا دست اندرکاران روزنامه کیهان آتش بیار چنین معرکه ای شده اند. بذر تعصب که کشته شد و به آب کینه و نفرت آبیاری شود، چیزی جز خشم و نفرت بیار نمی آورد که همه را با هم میسوزاند. از سردبیر محترم کیهان انتظار است که هیزم آور این آتش نباشد. امید است که انتظار بیجا نباشد.

زمهربانی جانان طمع مبر حافظ که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند

بعد از این مقدمه لازم دیدم که به واقعه ابرقو و قتل فجیع یک خانواده بپردازم. آنچه مسلم است علت واقعی این فاجعه هیچگاه مشخص نشد ولی آنچه مسلم است بهائیان در آن هیچ نقشی نداشته اند. علت این عمل زشت را فحاشی یک زن به بهائیان دانستن، ساده انگاری و توهین به عقل هر انسانی است که از حداقل شعور

برخوردار است. اکثر ایرانیان شاهد بدگویی، توهین و آزار به بهائیان روزانه در کوچه و بازار بوده و هستند ولی هیچگاه بهائیان عکس العملی نشان نداده اند. علت قتل فجیع ابرقو را باید در علل دیگری جستجو کرد نه فحاشی یک زن بی سواد عامی به بهائیان. بامید روزی که اسناد و مدارک این فاجعه برای تحقیق بدون پیشداوری در اختیار پژوهشگران قرارگیرد تا حق از ناحق مشخص شود.

هرگاه جامعه ایران دچار مشکلات اقتصادی و یا سیاسی شده باید مردم ناراضی را به مسئله دیگری سرگرم میکردند تا سرپوشی به مشکلات جامعه بگذارند.

افراطی گری را که در جامعه امروز ایران مشاهده میکنیم ریشه در مشکلات اقتصادی و جمعیتی دارد و با مقصر نامیدن گروهی نمی توان حل کرد، بلکه باید راههای عقلانی تری پیدا کرد. امروزه ازدیاد جمعیت در ایران ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران را تحت فشار قرار داده است. جمعیت ایران در دهه ۶۰ حدود ۱۸ میلیون و در اواخر دهه ۷۰ به ۶۰ میلیون نفر رسیده است. از این جمعیت سالیانه حدود ۲ میلیون نفر وارد بازار کار میشوند که برای آنها کاری وجود ندارد. این نیروی جوان مقدمه ظهور یک رادیکالیزم است. برای جلوگیری از بروز یک رادیکالیسم کور باید در درجه اول مشکلات اقتصادی را حل کرد و به موازات آن مقدمات یک جامعه مدنی و آزادی های فردی را فراهم نمود. دورانی که برای سرپوش گذاشتن بر مشکلات اجتماعی اقلیت های مذهبی و یا قومی را فدا میکردند، گذشته است. آتشی را که روزنامه کیهان و ردیه نویسان قصد روشن کردنش را دارند دود آن به چشم ملت ایران و جامعه بهائی و آخر الامر به چشم خود آنها خواهد رفت و نتیجه مطلوب مورد نظر آنها را ببار نخواهد آورد. من هیچ اشکالی نمی بینم که عده ای از نظر جهان بینی با بهائیان مخالف باشند و یا نظریات آنها را مردود بشمارند و یا نپسندند و با نوشتن مقالاتی با آنها برخورد کنند. راه مبارزه با آنها باید قلمی و استوار با علم و منطق باشد نه تهمت و افترا. راهی را که شما انتخاب کرده اید به قول معروف به ترکستان است و هیچ سودی دربر نخواهد داشت. راه شما منجر به فاجعه خواهد شد. این همان راهی است که ۱۵۰ سال است رفته اید و هیچ بهره ای نبرده اید. شما باید از تاریخ بیاموزید که با فشار و ستم در هیچ دوره ای از تاریخ هیچ گروهی موفق نشده است مخالفین خود را نابود کند. اگر یک بهائی مرتکب جرمی شد البته باید مطابق قانون مجازات شود ولی اعمال آن مجرم را به جامعه بهائی تعمیم دادن، کاری است خلاف عقل و انصاف. هر مجرمی را باید با اسم

حقیقی آن معرفی کرد نه به وابستگی مذهبی-قومی و یا گروهی آن. آنهاست که مجرم را به وابستگی مذهبی آن معرفی میکنند، هدفی جز ایجاد تفرقه، اختلاف که نهایتاً به اذیت و آزار و خون ریزی منجر میشود، ندارند.

وظیفه انسانی حکم میکند که نباید با چنین افرادی هم صدا شد، بلکه آنها را به ترک چنین راه و روشی تشویق کرد.

در کشور ما متأسفانه گروهی همیشه به فکر آن هستند که مجرم را با وابستگی مذهبی یا قومی او مطرح کنند تا بتوانند همه افراد آن مذهب و یا قوم را جمعاً متهم کنند و مردم را بر علیه آنان تحریک کنند. طرح مسئله ابرقو را در این برهه از زمان باید در این رابطه بررسی کرد، چون هیچ دلیل دیگری نمی توان تصور نمود غیر از اینکه هدف طراحان این مطلب پختن آش جدیدی برای هموطنان بهائی باشد. ما در اینجا بر سر آنیم که مسئله قتل فجیع ابرقو را با بررسی اسناد دولتی موجود مورد تحقیق قرار بدهیم و قضاوت آن را بر عهده خوانندگان بگذاریم.

سند اول گزارش بازپرسی شعبه دوم دادسرای یزد است.

وزارت کشور، استانداری استان دهم

رونوشت، صورتجلسه مورخه ۲۸/۱۰/۱۳

در تاریخ ۱۳۲۸/۱۰/۱۳ اداره ژاندارمری شهرستان یزد به دادسرا اعلام نموده که در دو کیلومتری ابرقو عیال رضا و ۵ نفر اولاد های او را مقتول نمودند ... آلات جرم بیل رعیتی دو عدد خون آلود که یکی دارای دسته و دیگری فاقد دسته و یک تیشه هیزم کنی که هر ۳ پر از خون بود ملاحظه و ضبط گردید ... درب اطاق سمت چپ ایوان شکسته که معلوم بود اثاثیه توی این اطاق برده شده بود ... امضاء بازپرس شعبه ۲ دادسرای یزد، صادقی. (رونوشت صورتجلسه مورخه ۲۸/۱۰/۱۳ ، وزارت کشور استانداری استان دهم در ۳ صفحه.)

فرمانده ژاندارمری یزد، سرگرد پوراسحق، فرمانده دسته ابرقو، دهمدار ابرقو مطابق این گزارش یکم افرادی که به منزل مقتولین رفته اند آلات قتاله با خود نداشته اند و از همان بیل و تیشه ای که در منزل بوده، استفاده کرده اند. دوم بخشی از اموال منزل به سرقت رفته است. سئوال اول که باید قاعدتاً مطرح شود اگر قاتلین به قصد قتل به منزل مقتولین رفته اند چرا هیچ گونه آلات قتاله را با خود نبرده اند.

این مسئله مورد توجه بازجویان قرار نگرفته است. آیا برای کشتن یک پیره زن و اطفال خردسال باید جمعی به آنها و آن هم در خواب حمله میکردند؟
اداره دادگستری یزد در گزارشی به وزارت دادگستری چنین مینویسد:

نمره ۱۶۵ به تاریخ ۱۳۲۸/۱۱/۱۲ شماره ۸۳۶۲

وزارت دادگستری، اداره دادگستری یزد

وزارت دادگستری، پاسخ مرقومه تلگرافی شماره ۴۴۳۹۹ - ۲۸/۱۱/۶
خاطر مبارک را مستحضر میدارد. ... نظارت کاملی که در انجام تحقیقات و بازرسی های لازم شخصاً بعمل آورده و هفده روز در محل شب و روز مشغول انجام وظیفه بودم حقایق روشن و بالاخره طبق تحقیقاتیکه تا این تاریخ بعمل آمده معلوم گردید که محمد شیروانی و پسر او در نتیجه اختلاف مذهبی که بین پیره زن و محمد موجود بوده در نتیجه تحریک بهائیهای اسفند آبادی با شرکت ۶ نفر اسفند آبادی ... از دیوار خانه بالا رفته ... آنها را احاطه کرده مورد حمله محمد و پسرش و ۳ نفر رفقای او واقع و هر ۶ نفر را بطرز فجیعی به قتل رسانده اند.

دادستان شهرستان یزد محمد جلالی

(وزارت دادگستری اداره دادگستری شهرستان یزد به تاریخ ۱۳۲۸/۱۱/۱۲ شماره ۸۳۶۲)

دادستان محترم شهرستان یزد بعد از تحقیقات لازم ابتدا ۳ نفر را اسم میبرد ولی بهائیان اسفند آبادی چه کسانی بودند نمی داند فقط میداند بهائی بوده اند. حتماً به ایشان الهام شده است چون چنین استدلالی هیچ ربطی به تحقیق یک دادستان ندارد. اشتباه دوم ایشان این است که در شب قتل ۵ نفر بودند. محمد، پسرش و ۳ نفر دیگر درحالیکه باید مطابق تحقیق ایشان آنهایکه به قتل مبادرت کرده ۸ نفر می بوده اند. بوی دسیسه از ابتدا برعلیه بهائیان شامه را آزار میدهد. آقای دادستان در مدتی که به قول خودش ۱۷ روز به طول انجامیده نتوانسته است نام آن ۶ نفر اسفند آبادی را پیدا کند ولی به حکم الهام فهمیده است که بهائی بوده اند. این گزارش به دستور چه شخصی و با چه هدفی تهیه شده، مشخص نیست. ولی مسلم است که هیچ شباهتی به یک تحقیق بی طرفانه از ابتدا نداشته است، بلکه هدف متهم کردن یک گروه خاصی بوده است. روزنامه صدای یزد در یک شماره فوق

العاده به تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱ نامه سرگشاده به برادران مسلمان تهران و انجمن های اسلامی جهان داد سخن میدهد و با نوشتن جملاتی نظیر آتش بیداد و ظلم بهائیان سعی در تحریک احساسات مذهبی بر علیه بهائیان داشته.

فرماندار یزد در نامه ای که محرمانه به تاریخ ۱۳۳۰/۱/۸ به شماره ۱۹۲ به آقای دکتر افخم حکمت کفیل محترم وزارت کشور مینویسد "... از اینکه چهارده ماه از قتل مزبور میگذرد هنوز تکلیف متهمین به قتل معلوم نشده ... در شهر تفت مشاجراتی که بعنوان مسلمان و اشخاصی که مذهب غیر رسمی دارند پیش آمده و اقداماتی که بعضی اشخاص ماجراجو بعمل میآورند و جریان آن ضمن شماره های ۱۱۵۳۸ - ۲۹/۱۲/۲۱ و ۱۱۶۰۶ - ۲۹/۱۲/۲۳ گزارش شده... باز هم وقایع غیره منتظره ای رخ خواهد داد. فرماندار جهانسوز. " (وزارت کشور، فرمانداری یزد محرمانه مستقیم ۱۳۳۰/۱/۸ شماره ۱۹۲).

چرا بعد از ۱۴ ماه تکلیف پرونده مشخص نبوده بااحتمال زیاد در این مدت مشغول پرونده سازی بوده اند تا متهمین واقعی شناخته نشوند.

قبل از اینکه به مسئله قتل فجیع ابرقو به پردازیم، به دو قتل دیگر که مسلمین قصد داشته اند به بهائیان به چسبانند اما موفق نشده اند، می پردازیم تا مشخص شود که مسئله ابرقو تنها مسئله نبوده است که باید بهائیان متهم به قتل میشدند.

تهمت زدن به بهائیان و آنها را متهم کردن به اعمالی که هرگز نکرده اند تازگی ندارد. در اینجا به دو فقره مرگ طبیعی که اهالی تفت قصد داشتند بهائیان را بعنوان قاتل معرفی کنند با اشاره به اسناد دولتی اشاره میکنم.

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۴ وزارت کشور فرمانداری یزد.

"جناب آقای فرماندار شهرستان یزد برحسب دستور روز یکشنبه ۱۲ ماه جاری برای رسیدگی به موضوع دو فقره فوتی که در تفت واقع شده بود به معیت آقای رئیس شهربانی به تفت رفته و آقایان دادستان دکتر وزیر، دکتر علانی پزشک قانونی دادگستری و دکتر آزما رئیس بهداری تفت و دکتر اولیا هم در تفت حضور بهم رسانیده پس از تحقیقات معلوم شد جریان بقراری است که ذیلاً بعرض میرسد."

"۱- محمد حیدری فرزند محمد حسین که در یکماه پیش داماد او نصرالله و دخترش از نصرآباد به تفت آمده بودند بواسطه کسالت برای معالجه به تفت میایند و شب را بمنزل داماد خود وارد میشوند. در موقع ورود بتفت هم یکی از پاسبانهای شهربانی تفت او را میبیند که بحالت کسالت او را بمنزل میبردند. نامبرده منزل دامادش شب

۲۹/۱۲/۱۲ بواسطه کسالت فوت میشود. صاحب خانه که شخص زردشتی بوده جداً اظهار داشته که باید جنازه را از خانه من بیرون ببرید. نصرالله داماد متوفی جنازه را بکاروانسرای نزدیک منزل حمل نموده که صبح پس از انجام تشریفات بخاک سپارند. در این ضمن جمعی از اهالی تفت اجتماع نموده و عنوان مینمایند که نصرالله داماد متوفی و زن و دختر متوفی که عیال نصرالله بوده بهائی هستند او را مسموم ساخته اند و بنای سروصدا و هو و جنجال گذاردند. " (وزارت کشور فرمانداری یزد ۱۳۲۹/۱۲/۱۴).

بنابراین گزارش بخشی از اهالی یزد و تفت و توابع که سابقه نه چندان درخشانی در کشت و کشتار بهائیان دارند، همیشه علاقه مند بوده اند که هرمرگ طبیعی را به یک فرم و شکلی به عنوان قتل به جامعه بهائی به چسبانند تا بتوانند مردم ناآگاه را بر علیه آنها برانگیزند و موجب کشت و کشتار و یا حداقل اذیت و آزار و غارت اموال و مغازه های آنان را فراهم آورند. از این خودکام یاران رنگ الفت می برد مارا

که بهر صید ماهی خشک میخوانند دریا را

مرگ دیگری که بر اثر سانحه اتفاق افتاده و مسلمانان قصد داشته اند بهائیان را بعنوان قاتل معرفی کنند مرگ یک مقنی (کارگر در چاه) است که بر اثر تصادف متأسفانه فوت میشود. شرح واقعه مطابق اسناد دولتی چنین است: به سند دولتی یادشده نگاه می کنیم.

"۲- امراله دهقانی فرزند اکبر و برادرش در چاه قنات که متعلق به رستم سبحانی بوده مشغول کار بوده اند (رستم سبحانی ظاهراً زردشتی ولی متهم به بهائی میباشد). امراله درته چاه مشغول حفر بوده ناگهان مقداری سنگ و خاک از چاه کنده شده روی او میریزد و سخت مجروح میشود. برادر او که در بالای چاه مشغول کشیدن گل بوده فوراً بعجله بطرف منزل رستم سبحانی رفته و کمک میطلبد. بلادرنگ مراجعت نموده برای خلاص برادرش وارد چاه میشود. بلادرنگ از طرف رستم هم چند نفر بکمک آمده طناب چاه پائین نموده برادر امرالله را بطناب بسته و بالا می کشند. دو سه متر به لب چاه مانده ناگهان طناب از دست شخصی که بالای چاه بوده در رفته و مجروح سرازیر چاه میشود - این دفعه که بزمین میخورد بواسطه شکستن سر و ران پا و جراحات وارده فوت مینماید. بواسطه این دو پیش آمد متوالی که تصادفاً صاحب خانه ها متهم به بهائی بودند اهالی از مرد و زن و

بچه و پیرمردها که زیادتیر از ۵۰۰ نفر بوده اند اجتماع نموده و بنای داد و فریاد و شورش را گذارده و قصد داشتند که بمنزل متهمین ریخته و آنها را مورد ضرب و قتل قرار دهند. شب پیش هم چند نفر بمنزل رستم سبجانی رفته و رستم و عیال او را سخت مضروب و مجروح نمودند که آنها را برای معالجه بشهر آورده و به بیمارستان پهلوی برده اند. پس از ورود آقای رئیس شهربانی این جانب بطور ملایمت و مسالمت با جمعیت که از حمل جنازه جلوگیری مینمودند تا عصر مشغول مذاکره شده قرار شد جنازه امراله رابخاک بسپارند و جنازه محمد را برای کالبد شکافی و تعیین آنکه او را مسموم نموده اند یا خیر بشهر حمل نمودند. امضاء بقائی" (وزارت کشور فرمانداری یزد ۱۳۲۹/۱۲/۱۴).

با توجه به دو مرگ طبیعی که مسلمین علاقه مند بوده اند بعنوان قتل توسط بهائیان معرفی کنند، آیا باید شک کرد که مسئله ابرقو از پیش برنامه ریزی شده بود تا بهائیان را مورد اتهام قرار بدهند و کشت و کشتار آنها را جنبه دادخواهی و خون خواهی قرار بدهند. وصف حال آقایان این بیت شعر است:

ظالم آن قومی که چشمان دوختند وز سخن ها عالمی را سوختند.

در این رابطه گزارشی از فرمانداری یزد در دست است که به آن اشاره میشود.

سند شماره ۵۸۸۳۵ مورخه ۱۳۲۹/۱۲/۲۲ شماره خصوصی ۷۳-۲۲.

فرماندار یزد برطبق اطلاع ژاندارمری کل کشور به تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۲ اکبر رضائی که مشغول حفر چاه در یزد بوده بر اثر واریز خاک چاه فوت میشود. مسلمانان مدعی هستند که غیره مسلمانان او را کشته اند و مانع دفن جنازه شدند. هم چنین در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۳ یک نفر دیگر به نام محمد حیدری در تفت فوت نموده مسلمانان معتقد هستند که او را کشته اند. مردم بر علیه بهائیان شورش کرده درب و پنجره منازل آنها را خراب کرده اند. (وزارت کشور محرمانه به تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۲ شماره ۵۸۸۳۵ شماره خصوصی ۷۳-۲۲).

در این دو واقعه فرماندار گزارشی بر مبنی واقعیات داده است. در اینجا اگر فرماندار هم به روش آقای سید محمد جلالی دادستان محترم شهرستان یزد در مسئله ابرقو اقدام می کرد با احتمال زیاد بهائیان را مقصر مرگ آن دونفر معرفی میکرد.

از این بی رحم صیادان رهائی کی شود ما را

که آتش میزنند از بهر یک نخجیر صحرا را

مطلب دیگر قتل یک بهائی بی گناه به دست چند نفر متعصب مسلمان است. قتل دیگری در ۱۳۲۹/۱۲/۲۱ در تفت اتفاق می افتد که قربانی آن بهرام نامی بهائی است. فرماندار یزد درباره این قتل به وزارت کشور چنین گزارش میدهد:

"تعقیب گزارش شماره ۱۱۶۰۶ - ۲۹/۱۲/۲۳ راجع به قتل بهرام نام که در روز ۲۹/۱۲/۲۱ در تفت واقع شده بود، ضمن اینکه آقای بازپرس دادسرا مشغول تحقیقات بودند... معلوم شد که بین اهالی مخفیانه شهرت یافته که حسین نام دهقان ... مرتکبین را دیده است که به عمل فجیع خود اشتغال دارند ولی مشارالیه از ترس این مطلب را ابراز ننموده است. مأمورین بخشداری درصدد استعلام برآمدند در نتیجه مشارالیه اعتراف نموده است که ۳ نفر را به اسامی محمد حسین، صفرعلی و سید مرتضی را دیده است که مشغول ضربت زدن به بهرام مقتول میباشند... مراتب به بازپرس اطلاع داده شد ... دوفرد دستگیر و اعتراف به قتل نمودند. یک نفر فراری که دستور دستگیری او صادر شده است ... بدین ترتیب موضوع کشف گردید. فرماندار جهانسوز." (وزارت کشور فرمانداری یزد محرمانه تاریخ ۱۳۳۰/۱/۱۱ شماره ۲۶۶).

آیا قاتلین این قتل مجازات شده اند یا نه اطلاعی نداریم ولی در روزنامه ها و فوق العاده های روزنامه ها خبری از این بابت به چشم نمی خورد. البته نباید انتظار داشت که یک مسلمان را به خاطر کشتن یک بهائی مجازات کنند چون بهائیان به نظر حکام شرع حقی ندارند که از آن دفاع شود "هاینرش هاینه" تفکرات تمامیت خواه مسیحیان را چنین شرح میدهد: "پسرم تو هم مؤمنی و هم با هوش، هم خدا ترسی و هم زورمند و میتوانی هر مخالفی را به قتل برسانی." (Heinrich Heine, Gedichte und Verse.)

همان کاری که سید مرتضی نامی درباره بهرام نام بهائی انجام داده است. اعتراف به چگونگی قتل بهرام در متن سند صورت مجلس فرمانداری یزد به وزارت کشور مندرج است.

وزارت کشور فرمانداری یزد تاریخ ۱۳۳۰/۱/۴

"استحضاراً بعرض میرساند در تاریخ ۲۹/۱۲/۱۱ اختلافات مذهبی بین مسلمانان و بهائیهها یزد ایجاد که در نتیجه موجب تعطیل مغازه ها و اجتماع مردم میشود ... بطوریکه حدس زده شده بود صفرعلی، سید مرتضی و محمد حسین متوجه بهرام

میشوند. سر راه او را گرفته و او را بضرر چاقو و سنگ بقتل میرسانند و اینک اظهارات صفرعلی برای استحضار عیناً درج میشود.

من دنبال محمد حسین و سید مرتضی در کوچه باغ رفتم و به محض اینکه به بهرام رسیدیم سید مرتضی گلوی او را فشار داده و او را بزمین زد و من چند سنگ باو زدم و سید حسین با چاقو او را به قتل رساند ... صفرعلی و سید مرتضی دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفته اند." (وزارت کشور فرمانداری یزد محرمانه تاریخ ۱۳۳۰/۱/۱۱ شماره ۲۶۶).

درباره قتل فجیع یک جوان زارع که هیچگونه گناهی نداشته است با این وضع فجیع که عاملین خود اظهار کرده اند آیا باید جامعه سکوت میکرد و آیا آنهایکه دم از رحمت و رأفت اسلامی میزنند نباید این چنین اعمال وحشیانه ای که در شأن هیچ انسانی نیست محکوم میکردند؟ آیا ندائی در مخالفت با آنها از گلویی درآمد؟ صدها بهائی در یزد و تفت اطراف آن بدست عمال ظلم و جور و متأسفانه با استفاده از نام دیانت اسلام به خاک و خون کشیدند، آیا هیچ گاه مسلمانان به آن اعتراض کردند؟ همان سخن "هاینریش هاینه" یاد شده، با این تفاوت که با زور هستند ولی خداوند به حکمت بالغه خود آنها را از نعمت هوش و ایمان بی بهره کرده است. فقط میتوان از درگاه خداوند آرزو داشت که آنها را هدایت فرماید والا این گونه انسانها همانگونه که خداوند در قرآن کریم میفرماید سوره کهف آیه ۵۷: "بر دل ایشان پرده افکندیم تا آیات را درنیابند و گوشه‌هایشان را کر ساختیم که اگر به راه هدایتشان فراخوانی هرگز راه نیابند." (قرآن مجید، سوره کهف، آیه ۵۷).

باز خداوند در قرآن کریم میفرماید سوره انعام آیه ۱۰۷: "اگر خدا می خواست آنان شرک نمی آوردند و ما تورا نگهبانان نساخته ایم و تو کارسازشان نیستی." (قرآن مجید، سوره انعام، آیه ۱۰۷).

و یا در سوره یونس آیه ۹۹ خداوند میفرماید: "اگر پروردگار تو بخواهد همه کسانی که در روی زمینند ایمان می آورند. آیا تو مردم را به اجبار وامی داری که ایمان بیاورند." (قرآن مجید، سوره یونس، آیه ۹۹).

وقتی که خداوند چنین میفرماید آیا به چه حقی سید مرتضی و سید مرتضی ها با قتل نفس مبادرت میکنند و اعمال شیطانی خود را به پیراهن دین و ایمان می پوشانند. آیا عملی زشت تر از آن میتوان تصور نمود که پیراهن قتل نفس را برپیکر

اند. یک بی گناه را اعدام و عده ای بی گناه را زندان کرده اند و مسببین واقعی قتل را حفاظت کرده اند. در فردای قیامت و دربارگاه حضرت کبریا آنها باید حواب گوی اعمال خود باشند.

بر دیده من خندی کاین جا ز چه می گزید خندند بر آن دیده کاین جا نشود گریبان
در این بخش از مقاله به بررسی کیفرخواست دادستان محترم یزد آقای سید محمد جلالی در رابطه با قتل ابرقو می پردازیم.

متن ادعانامه دادستان:

در شب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۸ قتل فجیعی در دو کیلومتری ابرقو و ۲۱۸ کیلومتری یزد در مزرعه مشهور به رباط که چهارخانوار در آن سکونت داشته اتفاق افتاده که ۶ نفر را بطور فوق العاده فجیعی به قتل رسانیده اند. با مطالعه متن مشخص میشود که این ادعانامه بر علیه جامعه بهائی است و هدف دادستان مقصر معرفی کردن جامعه بهائی به عنوان مجرم است.

دادستان کمتر به مسئله قتل و بیشتر به بهائیت پرداخته است و سعی دارد که آسمان و ریسمان را بهم ببافد تا بتواند جامعه بهائی را کلاً مقصر بنامد. مثل اینکه تنها مخالف بهائیان یک زن بی سواد و آنطور که دادستان محترم خود اقرار میکند بد زبان و فحاش که شب و روز کار او فحاشی بوده و ایشان تنها مانع فعالیت تبلیغی بهائیان بوده است. بدین دلیل جامعه بهائیان یزد و تفت و اسفندآباد همه مدتها نقشه کشیده اند تا این عامل مؤثر را از بین ببرند. آیا خیل روحانیون کوچک و بزرگ در آن منطقه خواب بودند و به وظائف شرعی خود عمل نمی کردند و برای مبارزه با فرقه ضاله اقدامات خواهر صغرا را کافی میدانستند. آیا دادستان محترم فکر نکرده است که چنین ادعائی توهین به بزرگان شیعه در آن منطقه است. آقای دادستان محترم در ادعانامه خود اقرار میکند که "سید جعفر دانی حاج میرزا حسن شمسی و استاد زمان بهائی را چند سال قبل به حکم سید عبدالغنی از اسفند آباد احضار و اهالی ابرقو آنها را بطرز فجیعی میکشند."

مثلی است معروف که میگویند "خدایا هر که را عقل به دادی چه بدادی و هر که را که عقل ندادی چه ندادی."

آیا دادستان محترم به خود فکر نکرده است بهائیان که در برابر قتل دونفر سکوت میکنند چگونه برای فحاشی یک فامیل را می کشند؟

آیا هیچ انسانی که از حداقل فهم برخوردار باشد چنین استدلالی را می پذیرد؟
حاج میرزا حسن رئیس محفل بهائیان اسفند آباد در برابر قتل دانی و دوست خود
سکوت میکند اما فحاشی را تحمل نمی کند و برنامه قتل فامیلی را میریزد!

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
برای مشخص کردن دلالتی که دادستان محترم ارائه میدهد تا بتواند بهائیان یزد،
تفت و اسفند آباد را در قتل ابرقو به عنوان محرکین قتل معرفی کند، به بررسی متن
ادعانامه دادستان می پردازیم.

به نظر دادستان محترم که در ادعانامه ثبت گردیده جامعه بهائیان در مناطق فوق
الذکر به دلالت زیر طرح قتل فامیل بیوه زنی به نام صغرا و بچه های او را می ریزند.

۱- "صغرای مقتوله به بهائیهها فحاشی و بطوری در این قسمت متعصب بوده که در
مساجد و مجامع عمومی ... در پای منبر با صدای بلند فریاد میکرد که عباس
افندی و سران بهائیهها را لعن کنید."

۲- "در همسایگی صغرا محمد شیروانی که به اظهار عیالش قرآن را پاره کرده و
در آتش سوزانده. صغرا که میدانسته محمد بهائی است شب و روز به بهائیهها
لعن و ناسزا میگفته."

۳- "صغرا مانع و رادع بزرگی برای تشکیل محفل بوده."

این ۳ مطلب از ادعانامه دادستان نقل گردید. بدین ترتیب ۲ علت برای قتل
صغرای مقتوله از متن ادعانامه دادستان میتوان نام برد. یکی فحاشی او به بهائیهها
و دیگری ممانعت او از ایجاد محفل در آن محل.

آقای دادستان در حقیقت پایه ادعانامه خود را برآب گذاشته است. اولاً روزی نبوده
است که در ایران از بدو ظهور آئین بابی و بهائی بگذرد و در شهرها و دهات ایران
بهائیهها مورد بدترین اتهامات و فحاشی ها قرار نگرفته باشند. آیا تا کنون کسی دیده
و یا شنیده است که بهائیان در برابر این گونه اهانت ها عکس العملی نشان داده
باشند؟ چگونه میتوان چنین اتهامی را به جامعه ای منزه طلب زد؟

بنیان گذار آئین بهائی پیروان خود را امر به اخلاق پسندیده میکند. برای نمونه به
چند دستور از بهاءالله به پیروانش اشاره میشود.

"وصیت می نمایم کل را به اخلاق پسندیده"، "لسان را بسب و لعن احدی میالانید و
چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید. آنچه دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود

حاصل والا تعرض باطل."، "طوبی از برای نفوسی که بحبل شفقت و رأفت متمسکند و از ضغینه و بغضا فارغ و آزاد این مظلوم اهل عالم را وصیت می نماید به بردباری و نیکوکاری. این دو سرچند برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی."، "جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست."

آیا میتوانند پیروان چنین آئینی دست به قتل نفس بزنند و قاتل باشند؟ آنها که دست به هر قتلی میزنند حتماً بهائی نیستند و نمی توانند بهائی باشند حتی اگر اسم بهائیت به روی خود بگذارند چون به دستورات عامل نیستند. اگر بهائی بوده اند قاتل نبوده اند و اگر قاتل بوده اند بهائی نبوده اند.

مطلب دوم آتش زدن قرآن مجید. ادعای این مسئله آن چنان چندی آور است که انسان از تکرار آن هم امتناع دارد. بهائیان در تمام جهان و در کلیه آثار خود تا آنجا که ما دیده و شنیده ایم از اسلام و حضرت محمد در برابر مخالفین دفاع کرده اند. چگونه میتوان تصور کرد که یک بهائی قرآن را بسوزاند. بهاءالله درباره حضرت محمد چنین میگوید: "در خاتم انبیاء روح ماسواه فدا تفکر نمائید چون آن نیر حقیقی باراده الهی از افق حجاز اشراق نموده احزاب اعراض نمودند و برسفک دم اظهارش قیام کردند وارد شد برآن حضرت آنچه که عیون ملاء اعلی گریست و افنده مخلصین و مقربین محترق گشت." (مجموع الواح، ص ۲۷۷).

درباره مقام امام حسین بهاءالله چنین میگوید:

"دربلایای حسین تفکر نما. در ظاهر بلا می نمود و شدید و عظیم بود، ولیکن بحر رحمت از او مواج و نور مبین از او مشرق و شمس فضل از او بازغ. شریعت غرای رسول الله را شهادت آن حضرت معین و ناصر شد. عمل آن حضرت بکینونته، آفتاب آسمان فرقان بوده و حدیقه معانی را او ساقی و آبیاری، اگر سرّی از اسرار بلایای فی سبیلله فکر شود، جمیع رایگان قصد میدان نمایند و شهادت طلبند." (آثار قلم اعلی، جلد ۷، ص ۳۱).

آیا هیچ عقل سلیمی میتواند باور کند که پیروان چنین آئینی قرآن بسوزانند؟ در این حالت فقط میتوانیم از خداوند بزرگ برای دروغ گویان طلب مغفرت کنیم. مطلب سوّم: صغرای مقتوله مانع و رادع برای محفل بهائیان بوده.

اگر قرار باشد که زن بی سواد و فحاشی حامی اسلام و ضد بهائیت باشد و وجود او آنقدر مهم باشد که باید از سرراه برداشته شود باید گفت وای بحال مؤمنین این چنین آئین. اگر بشود با فحاشی سد راه ایده ای شد، باید با آن ایده و آئین خداحافظی کرد.

در ایران بیش از صد سال است که به بهائیان فحش میدهند، ناسزا میگویند و تهمت میزنند ولی بهائیان با صبر و شکیبایی تحمل میکنند و عکس العمل نشان نمی دهند. مگر ابرقو حائز چه اهمیتی بوده است که بهائیان برای زیستن در آن شهر باید نقشه قتل میکشیدند و برخلاف دستورات مذهبی خود قتل نفس میکردند؟ این استدلال آن قدر بی معنی و ضعیف است که قابل هیچگونه بحثی نیست. ولی از شخصی که حقوق خوانده و دادستان شده است زشت و ناصواب است که ادعای خود را بر چنین استدلالی بنا کند.

این ۳ مطلب مطالب اساسی ادعانامه دادستان بوده است. هر شخص عاقلی خود میتواند تصور کند که دادستان چه هدفی داشته است. هدف او ضدیت و دشمنی اشکار با بهائیان و حفظ قاتلین اصلی بوده است.

مطلب ۴ ادعای دادستان در بهائی معرفی کردن افرادی است که به جد خود را مسلمان میدانند و هرگونه رابطه و اعتقاد به بهائیت را انکار میکنند. اما دادستان محترم مصرانه ادعا میکند که آنها بهائی هستند. بر هیچ کس پوشیده نیست که بهائیان به هیچوجه و تحت هیچ شرایطی دیانت خود را کتمان نمی کنند. بارها دیده شده است که افراد بهائی بر سراعقادات خود ایستاده اند و از جان و مال گذشته اند. یک کلمه توبه کافی بوده است که جان و مال و مقام خود را حفظ کنند. ولی مرگ را به کتمان عقیده ترجیح داده اند. آقای دادستان به چه حقی مسلمان را بهائی معرفی میکنند، برخواننده نامفهوم است.

برطبق ادعای دادستان قاتلین این اشخاص هستند: محمد شیروانی، محمد حسین و احمد نکویی برادرهای او و علی محمد فرزندش باتفاق ۳ نفر اسفند آبادی بهائی که تا کنون شناخته نشده اند و جلال بینش یکی از محرکین قتل که پرونده آنها مفتوح است.

حاج میرزا حسن شمس رئیس محفل بهائیهای اسفندآباد و عباسعلی پورمهدی که از طرف محفل بهائیهای یزد با دستورات مرموزی بعنوان مهاجرت به ابرقو اعزام شده.

مرتکبین اصلی قتل :

۱- محمد شیروانی شغل، نمد مال مسلمان، اما طبق تحقیقات بهائی.

۲- علی محمد شیروانی، شغل نمد مال مسلمان، اما طبق تحقیقات بهائی.

۳- احمد شهرت نکویی خود را مسلمان معرفی کرده ولی بهائی است.

۴- محمد شهرت نکوئی بی سواد مسلمان.

چهار نفر نامبرده که بعنوان مرتکبین قتل یاد شده اند خود اقرار کرده اند که مسلمان هستند ولی دادستان محترم معتقد است که دو نفر آنها بهائی هستند. حال با چه استدلالی دادستان محترم این ادعا را میکند نامعلوم است. دادستان متهمین نفر اول و دوم را قاتلین اصلی میدانند.

جرم اعضاء محفل یزد و اسفندآباد تحریک آنها به قتل بوده است. دلائل دادستان محترم شنیدنی است اما باورکردنی نیست و انسان متحیر می ماند که چگونه یک دادستان میتواند به این حد ادعانامه خود را بر وهم و خیال استوار کند. این بخش از ادعانامه دادستان را بند به بند به نظر خوانندگان میرسانیم.

۱- "شخص بهائی به نام محمد علی ثابت که به عنوان مبلغ بهائی به محفل آمده او را تهدید به قتل نموده که در وسط زمستان شبانه مجبور گردید عیال خود را پشت موتور سیکلت سوار کرده فرار نماید."

۲- "در سال ۱۳۲۷ حاج میرزا حسن شمس رئیس محفل اسفندآباد سلیمان نام سلیمی را به عنوان تبلیغ به اسفند آباد آورده بود اما در اثر اقدامات اهالی ابرقو و رفتن آقای سید محمد قیومی واعظ مجبور به فرار گردید."

آقای دادستان بعد از این توضیحات نتیجه گیری میکند که کینه محفل یزد و اسفند آباد نسبت به اهالی ابرقو افزوده گردید.

اولاً باید دادستان میدانست که مطابق قوانین دولتی هر ایرانی مجاز است که هرکجا مایل باشد زندگی کند و اعمال اهالی ابرقو عملی بوده است زشت، ناپسند و قابل تعقیب. قاعدتاً باید دادستان متجاوزین را تعقیب میکرد و چون از انجام وظیفه خود غافل گشته باید تحت تعقیب قانونی قرار میگرفت.

دوماً اذیت کردن و ازخانه و کاشانه آواره کردن بهائیان تازگی نداشته و در اکثر شهرهای ایران متداول بوده است ولی هیچگاه بهائیان کینه ای از شخصی بدل نگرفته اند که موجب قتل شود. "اظهارات رضا مقیمی دهدار اسفند آباد: میرزا حسن شمس سلیمان سلیمی را برای درس دادن به بچه ها آورده بود که محمد قیومی او را اخراج کرد." حجت الاسلام قیومی با معلم و مدرسه مخالف بوده است. مذهب را بهانه کرده و معلم را اخراج کرده با وجود اینکه دادستان خود این مطلب را ذکر میکند ولی توجه به نظر دهدار ندارد و جنبه مذهبی را در نظر میگیرد. دادستان محترم ادامه میدهد: "با اینکه ثابت شده بود ابرقوئی ها حاضر برای تبلیغات نبودند

با وجود آن محفل بهائی یزد دست از لجاجت برنداشته و یک نفر دیگر را فرستاده و به او دستور سری داده اند." این شخص عباسعلی پور مهدی بی سواد ۶۵ ساله مسلمان به عنوان مهاجر به ابرقو فرستاده شده و برای ارباب مسلمان او را با دستورات فوق سری روانه نموده اند. با وجود اینکه معمولاً مبلغین که اعزام میشوند صورت مجلس تنظیم میشده ولی چون این مأموریت فوق سری بوده صورت مجلس نداشته " "عباسعلی پور مهدی را با دستورات سری و مرموز به صوب ابرقو گسیل داشته و مبالغی وجه باو داده و عباسعلی به عنوان پیله و رفت و آمد مرموز به اسفند آباد و یزد داشته."

"عباسعلی با اعضای محفل یزد و محمد شیروانی بطور سری آمدورفت داشته." "عباسعلی پور مهدی بهائی که از طرف بهائیهای یزد به ابرقو مسافرت های مرموز میکرده منزل حاج میرزا حسن میرفته." "عباسعلی پور مهدی چند روز قبل از قتل به اسفندآباد آمده بود. این مطلب را سید مصطفی گزارش داده." "استاد حسن هم تأکید کرده." "عباسعلی در بازجویی مطلقاً بهائی بودن و اینکه هیچگونه ارتباطی با بهائیها دارد استنکاف داشته و جداً منکر بهائی بودن خود بوده و به محفل بهائیان هم نرفته است."

"اظهارات محمد شیروانی به اینکه عباسعلی پور مهدی به عنوان خرید مرغ به منزل او و با او رابطه داشته."

"رضا مقیمی دهمدار اسفندآباد هشت یا ده روز قبل از قتل عباسعلی پور مهدی را در مهرآباد دیده است که از اسفندآباد مراجعت میکرده."

این اظهارات و ادعای نامه دادستان شباهت بیشتری به طنز دارد تا یک ادعای نامه جدی. چگونه میتوان این همه مسائل بی سروته را بهم چسباند و به عنوان ادعای نامه مطرح کرد. پیرمردی ۶۵ ساله، بی سواد مسلمان که شغل او پیله وری است و برای لقمه نانی از دهی به ده دیگر میرود او را بهائی و حامل دستورات فوق سری نامید و ادعا کرد این دستورات آن قدر سری بوده اند که حتی نوشته نشده اند. شخصی که پیله وری شغل اوست به اسفند آباد رفتن جرم اوست.

آیا دادستان به این دستورات سری آگاهی داشته؟ از نویسنده محترم کیهان سئوال میکنیم آیا در زیر این گنبد کبود میتوانی شخصی که از حداقل عقل بهره ای داشته

پیدا کنید که این مطالب ارائه شده را قبول کند و آنها را به عنوان یک طنز بی مزه تلقی نکند.

عباسعلی پور مهدی جداً میگوید مسلمان هستم ولی دادستان محترم معتقد است بهائی است. اگر یک بهائی مسلمان شود که شما جشن و چراغانی برپا میکنید. حال چرا اصرار دارید چند نفر مسلمان را بهائی معرفی کنید. آیا این خود دلیل بارز بر غرض ورزی دادستان نیست؟ که قصد دارد جامعه ای را بد نام کند تا بتواند منافع شخصی را تأمین کند. آنهائیکه ادعا میکنند بهائیان در زمان شاه آزادی داشته اند با دیدن این ادعا نامه و محکومیت بهائیان به زندان چه میتوانند بگویند. ادامه ادعای نامه دادستان بر علیه حاج میرزا حسن شمس جالب توجه است.

"چون هرگاه حاج میرزا حسن به ابرقو آمده چند هوچی و بچه های بی سرو پا به او فحاشی میکردند. اگر بهائیهها اسفند آبادی مرتکب قتل شده اند ایشان شریک است." "دشمن حاج میرزا حسن با ابرقوئی ها و فحاشی های صغرا موجب قتل شده و محرز و مسلم است که حاج میرزا حسن محرز قتل بوده است."

بدین ترتیب دادستان معتقد است که چون صغرا و بچه های بی سرو پا به حاج میرزا حسن فحش میدادند او عده ای را به قتل تحریک کرده است. درباره بی ربط بودن این ادعا قبلاً صحبت کردیم. اگر قرار بود حاج میرزا حسن شمس از شخصی کینه به دل بگیرد عبدالغنی بوده که دانی و دوست او را آنطور که دادستان خود میگوید دستور میدهد بطرز فجیعی بکشند ولی می بینیم که از او هیچ عکس العملی مشاهده نمی شود. پس به دلیل فحش دادن هیچ گاه نمیتوان چنین تهمتی را پذیرفت.

جگونگی قتل صغرا و کودکان او

"این قتل بر اثر تحریک ۹ نفر اعضای محفل بهائی اسفند آباد و عباسعلی پور مهدی مهاجر مرموز انجام گرفته."

"دلایل اتهام محمد شیروانی و علی محمد فرزندش. لباس او و درب خانه او خونی بوده"

"اظهارات محمد رضا پسر محمد شیروانی. شب وقوع قتل ۳ نفر اسفندآبادی منزل

محمد شیروانی مهمان بوده اند." "۳ نفر اسفند آبادی تا کنون شناخته نشده اند."

"مرورید عظیمی همسایه محمد شیروانی و مقتولین، باینکه شب بعد از وقوع قتل مادر و زن محمد باو گفته است حالا که محمد شیروانی را بشهر برده اند شما دیگر

نترسید و حتماً این قتل کار محمد بوده و نیز اظهار مروارید عظیمی باینکه قبل از آنکه محمد برود خانه صغرا و جریان را ببیند باو گفته داماد های صغرا این کار را کرده اند و چفت درب خانه هم خونی است و اینکه میگویند جانور آنها را پاره کرده اینطور نبوده اول یکی را کشته اند بعد دیدند کار خوبی نشده و آنها را شناخته اند آنوقت همه را کشته اند. جانور که نمیتواند درب حیاط را از پشت چفت کند..."

"اظهارات زن محمد شیروانی که شوهرش و پسرش شب قتل چند بار بیرون رفته اند"

"محمدرضا پسر محمد شیروانی دائر باینکه میرزا علی محمد برادرش روز همان شبی که صغرا را کشته اند دیده که پدرش با برادرش با الاغ به طرف اسفند آباد میروند و آهسته صحبت میکنند."

"محمد شیروانی اظهار کرده بهائی نیست ولی زنش گفته بهائی متعصبی و قرآن را پاره کرده و چون صغرا فحش میداده او را کشته اند."

"محمد رضا میگوید ۳ نفر را در ایران کشتند و عموم و پدرم رفتند تو اطاق آنها را کشتند."

"اظهارات علی محمد فرزند محمد شیروانی در همان اوانیکه مقتولین کشته شده اند احمد نکوئی عموی او به ابرقو آمده است."

"احمد نکوئی اظهار داشته که یک روز بعد از قتل در قشلاق خرمی از واقعه و دستگیری برادرش اطلاع پیدا کرده."

"محمد نکوئی بی سواد مسلمان کشف شدن گیوه خونی متعلق به محمد شیروانی در منزل او."

با توجه به مطالب ذکر شده پایه استدلال آقای دادستان بر روی اظهارات پسر کوچک محمد شیروانی و عیال او بنا شده است. پسر دیده است که برادرش و پدرش به طرف اسفند آباد میروند و آهسته صحبت میکنند. عیال او دیده است که قرآن را پاره کرده و بهائی متعصب است و چون صغرا فحش میداده، او را کشته اند. آیا یک دادستان متعهد به قانون و اخلاق چنین ادعانامه ای را تنظیم میکرد جای سوال جدی دارد و آیا یک دادگاه صالح اصولاً چنین ادعانامه ای را قابل طرح در دادگاه میدانست باید از حقوق دانان سوال کرد. آنچه مسلم است عقل سالم یک انسان عادی از طرح چنین ادعانامه ای ابا دارد و آن را توهین به شعور انسانی تلقی میکند. دادستان محترم با بافتن آسمان و ریسمان بهمدیگر در پایان ادعانامه چنین میگوید:

"علیهذا با توجه بمراتب دلایل ارائه شده بالا و کلیه دلایل و قرآن و امارات موجوده در پرونده و با در نظر گرفتن قرار صادره از طرف آقای بازپرس محرز و مسلم است که ۹ نفر اعضای محفل یزد بشرح زیر ... تمام اعضاء محفل یزد محرکین قتل هستند غیر از یک نفر که به قید کفیل آزاد بود بقیه در زندان هستند.

با توجه به مدارک فوق شکی نیست که ۹ نفر اعضای محفل یزد و حاج میرزا حسن شمسی رئیس محفل اسفند آباد و عباسعلی پور مهدی محرک در قضیه قتل ابرقو محمد شیروانی، محمد حسین و احمد نکوئی و علی محمد شیروانی باتفاق چند نفر اسفند آبادی بهائی که تا کنون شناخته نشده اند مرتکب این قتل شده اند.

طبق ماده ۱۷۰ قانون کیفری عمومی تقاضای مجازات مشارالیه را دارد.

دادستان یزد سید محمد جلالی.

خلاصه میتوان چنین نتیجه گرفت که بیوه زن فحاشی به بهائیان فحش میداده. بدین جهت بهائیان کینه او را بدل گرفته اند و یک مهاجر با دستور فوق سرّی به ابرقو فرستاده اند. این باصطلاح مهاجر مرموز، پیرمردی مفلوک مسلمان و بی سواد که برای تهیه لقمه نانی به شغل پیله وری مشغول بوده است. چگونه بهائیان یک مسلمان مهاجر به ابرقو میفرستند نامعلوم است. این دستورات مافوق سرّی چه دستوراتی بوده اند و محمد شیروانی مسلمان به چه انگیزه ای باید برای بهائیان مبادرت به قتل می نمود و انگهی از این قتل چه بهره ای بهائیان می بردند؟ آیا تا آن زمان و بعد از آن هیچ گاه یک قاتل بهائی در دادگاهی محاکمه شده است؟ آیا دشمنی صغرا برای بهائیان این قدر اهمیت داشته که مبادرت به قتل بنمایند؟ حتماً دادستان محترم خود بهتر از دیگران به سستی ادعانامه خود آگاه بوده است ولی مأمور بوده است و معذور. باید برای خطائی که کرده است از درگاه خداوند بزرگ طلب مغفرت کرد.

فوق العاده پیام حق: برسبب وسیای که ۵۶ سال قبل روزنامه ها هیزم آور آتش اختلافات و تعصبات بودند و با شعارهای تند و غیره واقعی سعی در تحریک کردن احساسات مذهبی داشتند، مثل جامعه "مسلمین عزادار است". ۵ کودک و مادر بی گناه بدست عده ای بهائی جانی با بیل و کلنگ کشته شدند. گو اینکه با توجه به متن دادخواه دادستان یزد با همه اشکالاتی که داشته نتوانسته است ثابت کند که یک بهائی

در آن واقعه دست داشته، آن چنان داد سخن داده است. بر همان سبک و سیاق روزنامه کیهان در فکر روشن کردن آتش کینه و نفرت و تعصب است. هرگاه رژیم ها در ایران دچار مشکل شده اند سعی کرده اند با روشن کردن آتش جنگ مذهبی مردم را مشغول کنند.

ولی باید مسئولین محترم روزنامه کیهان بدانند که این حنا دیگر رنگی ندارد. طشت اینگونه عوام فریبی ها مدتها است که از بام افتاده است. چه بخواهند و چه نخواهند به حکم جبر تاریخ باید به پذیرند که ساکنین ایران فقط شیعیان ۱۲ امامی نیستند که حق دارند بقیه افراد این سرزمین از یهودی، زرتشتی، ارمنی، بهائی، سنی، صوفی، اخباری و دهری هم حقی دارند. تنها راه بقای کشور قبول تنوع در عقائد و افکار است.

ما به همه اعتقادات احترام میگذاریم و برای همه حقوق مساوی میخواهیم. در هیچ کجای کلام خدا نمی توانید پیدا کنید که منجیان فقط شیعیان ۱۲ امامی هستند. این تفکر که حکومت حق شیعه است از زمان فتح علیشاه قاجار وارد فرهنگ ایران زمین شد. وقت آن رسیده است که با این تفکر خداحافظی کنید.